

کفتارهای عرفانی

(قسمت نود و یکم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات اسفند ۱۳۹۰)

صد و چهل و یکم

فهرست

جزوه صد و چهل و یکم - گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)

(بیانات اسفند ۱۳۹۰)

عنوان	صفحه
چرا سحرها نمی‌توانیم بیدار شویم؟ / در مورد عادت و اراده‌ی الهی در بیداری سحر.	۶
درباره‌ی ایام الله / یکی از مبانی حقوق اسلام، عرف جامعه است / راجع به عید نوروز.	۱۳
در مورد چهارشنبه‌سوری / عرف و عادت می‌ماند و باید نگه داشت / درباره‌ی اختلافات خانوادگی / راجع به فرزند.	۲۰
تعیین روز و ماه و سال؛ علامت‌هایی که خودمان گذاشته‌ایم / درباره‌ی چهارشنبه‌ی آخر سال و پیریدن از روی آتش / خطر موجب پیروزی می‌شود و نه موجب شکست.	۳۰
در مورد مراسم عید نوروز و هفت سین / انحصارطلبی، انحصار خواستن فقط برای خدا جایز است.	۳۶
در مورد عید اوّل / اساس خلقت بر عید و بر جشن و تحرّک است.	۴۲
فهرست جزوات قبل	۴۸

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیهی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسهی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوهی اشتراک، با شمارهی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همهی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعهی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعهی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

چند موضوع هست که درک و فهم آن یک خرده مشکل به نظر می‌رسد. اصولاً در معارف دینی و عالم عرفانی، برحسب فطرت و اصل فطرت رفتار می‌کنند. احکام شریعت ممکن است آن اول، برای یک درویش مشکل به نظر برسد. این اشکال از این است که در واقع خود او تنبل است، در انجام کارها و به اصطلاح درک آن مطالب تنبلی می‌کند. مثلاً بیدار شدن سحر، این برای خود من وقتی بچه بودم، ظاهراً مشکل بود برای اینکه همانطوری که خود یک انسان ممکن است تنبلی کند بعضی سلول‌های بدن او هم ممکن است تنبلی کنند. خیلی از اطباء معاینه می‌کنند، می‌گویند فلان سلول باید فلان ترشح را بکند، نمی‌کند، آنوقت دواهایی می‌دهند. بنابراین هیچ مشکل نیست، بنابه فطرت نگاه کنید. مثلاً آزمایشاتی که انجام دادند، می‌بینند گیاهان و درختان از وقتی که سحر می‌شود، کارشان تهیّه‌ی هوای سالم است یعنی درخت آلودگی هوا را می‌گیرد، تصفیه می‌کند. حالا خودش آن گاز کربنیک به حساب آنی که می‌گیرد، چه می‌کند؟ فرق می‌کند ولی به هرجهت هوای سالم پس می‌دهد، این طبق فطرت است. بنابراین انسان هم که جزء همین طبیعت و جزء این فطرت است، در سحر یعنی

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۱۹ ه. ش.

طلوع فجر، خودبه خود بدنش آماده‌ی انجام وظیفه می‌شود. تا آن موقع خواب بوده یعنی کار نمی‌کرده ولی از آن موقع آماده‌ی کار می‌شود. پس چطور بیدار نمی‌شود؟ بلند نمی‌شود؟ این یک مقدار برای این است که یک کمی بر خلاف فطرت و طبیعت زندگی کرده ولو یک لحظه. چون از شب دیگر باید کار نکند ولی فکر خود را خسته کرده برای رفع این خستگی قطعاً بدن مایل به خواب می‌شود. این است که برای ما که توصیه داریم که نماز صبح را به خصوص بتوانیم اول وقت بخوانیم، یک قدری مشکل شده است ولی هیچ مشکلی نیست، عادت به کمک آدم می‌آید یعنی یک بار، دوبار، سه بار با ساعت که کوک می‌کنید، ما ساعت شماطه می‌گوییم؛ تایمر، بیدار می‌شوید، کم‌کم بدن عادت می‌کند و یکی هم اراده، اراده‌ی الهی که بخواهید این کار بشود. نه اینکه بگوید: چون گفته‌اند، خوب است بیدار بشوم که از من نپرسند خواب بودی یا نه؟ من بگویم بیدار بودم، نه! اراده‌ی اینکه این کاری که می‌کند باید بکند، کار خوبی است و اگر نکرده از آن محرومیت دارد. این خودبه خود انجام می‌شود. یکی از اعیان دولتی گناباد که خیلی به آقای سلطان علیشاه ارادت داشت ولی بعد نسبت به آقای نورعلیشاه یک خرده گوشه گیر بود البته باز بعد از ایشان آمده بود. این داستان را هم من به نظرم از همسر او یا دختر او شنیدم، قوم و

خویش بودیم. به آقای سلطان علیشاه اظهار ارادت می‌کرده بعد در اثر همین، اظهار طلب می‌کند ایشان هم او را قبول می‌کنند منتها می‌گویند یک خرده باید مراقب انجام دستورات باشید چون در واقع کار دولتی داشته. می‌گوید من همه‌ی این دستوراتی که برای آقایان فقرا می‌دهید را خودم انجام می‌دهم فقط یک چیزی است و آن بیدار شدن صبح، خواب‌آلود برای من مشکل است، می‌گویند چرا مشکل است؟ باید خودت را عادت بدهی. می‌گوید آخر من مجبور هستم گاهی برای پذیرایی مهمان‌های دولتی و رسمی، شب تا دیر وقت بیدار باشم. این است که خوابم می‌برد.

این مطلب را هم حالا در حاشیه بگوییم، این داستان را تقریباً حضرت صالح علیشاه به من گفتند در یک جلسه‌ی دیگری از یکی از رجال حکومتی آنوقت تعریف کردند، گفتند این همیشه سحر بیدار می‌شود، الان هم که این مشاغل را دارد بلند می‌شود، شب هم خیلی زود می‌خوابد، از ساعت ده به بعد اگر هر کس، مهمان بیاید، دیگر بلند نمی‌شود. چون سحرخیزی دارد آن مَثَلِ: «سحرخیز باش تا کامروا باشی»، همیشه در کارهایش موفق است. همین‌طور هم بود، عملاً دیدیم.

آقای سلطان علیشاه می‌فرمایند: باید عادت کنی. لابد می‌گویند، چطوری عادت کنم؟ می‌فرمایند: تا چهل روز من

تو را بیدار می‌کنم، بعد باید خودت عادت کنی. البته ظاهراً هر دو در گناباد بودند منتها آقای سلطان علیشاه در بیدخت تشریف داشتند، این آقا در یک روستای دیگر گناباد. به هر جهت آقای سلطان علیشاه این تقبّل را می‌کنند، می‌گویند تا چهل روز من تو را بیدار می‌کنم. این شخص بعد که مشرف شد، خودش تعریف کرد که تابستان بود در پشت بام خوابیده بودم غرق خواب که یک مرتبه دیدم مثل اینکه زنبوری من را گزیده، از خواب پریدم، بلند شدم نگاه کردم دیدم هیچ چیزی نیست، در این بین صدای مؤذن را شنیدم، فهمیدم آقای سلطان علیشاه من را بیدار کردند. نمازم را خواندم و دیگر نخوابیدم، امرایشان را اطاعت کردم. شب دوّم، دیدم مثل اینکه غرق خواب بودم یکی محکم در زد، بلند شدم، گفتم: کیست؟ هیچ جوابی نداد، در منزل را باز کردم نگاه کردم دیدم هیچکس نیست. همانوقت صدای اذان را شنیدم، فهمیدم حضرت سلطان علیشاه من را بیدار کردند. همینطور چهل روز، هر روز یک چنین جریانی اتفاق افتاد. بعد شب خوابیده بودم یک وقت از آفتاب صبح بیدار شدم، گرم بود. بلند شدم ولی متعجبانه که چرا برای نماز، خواب ماندم؟ فهمیدم روز

چهل و یکم است. چهل روز ایشان من را بیدار کردند. چطوری بیدار کردند؟ از آن خدّامی که خداوند فرموده است، خدّامی از فرشتگانی در خدمت اولیاء خود می‌گذارم. این خیلی طبیعی و ساده است. البتّه بعد هم که عادت شد.

داستان بوزرجمهر حکیم یعنی بزرگمهر را هم شنیده‌اید. آن را عربی کردند نوشتند: بوزرجمهر. می‌گویند این وزیر انوشیروان بود و خیلی مرد حکیم و دانشمندی بود، همیشه می‌آمد پادشاه را از خواب بیدار می‌کرد، می‌گفت: «سحرخیز باش تا کامروا باشی»، این هر چه هم به وزیر خود می‌گفت که نیا، من خواب هستم، این می‌گفت: نه! حیف است. تا یک بار انوشیروان چند نفر دزد را اجیر کرد و گفت: سحر که او دارد به دربار می‌آید، بریزید و لختش کنید. اینها همین کار را کردند بنابراین وزیر بعد از مدّتی طولانی آمد چون باید برمی‌گشت منزل خود، لباس دیگری می‌پوشید و می‌آمد، دیر آمد. انوشیروان از او پرسید: چرا امروز دیر آمدی؟ گفت: یک چند نفری سر من ریختند و من را لخت کردند. انوشیروان گفت: تو که می‌گویی سحرخیز باش تا کامروا باشی، تو که سحرخیز بودی، چرا اینطور شد؟ او گفت: بله، من سحرخیز بودم ولی دزدها از من سحرخیزتر بودند، این است که آنها به کامشان رسیدند.

یکی، دو بار بعضی‌ها این صحبت را کردند، من گفتم: هر

چه بگویم می‌کنی؟ گفت: بله. گفتیم: رادیو و تلویزیونت را بفروش. تا دیر وقت چرا بیداری؟ وقتی که بطور طبیعی یک ساعت ونیم، دو ساعت از غروب آفتاب که گذشت بدن انسان و تمام گیاهان و جانداران مستعد به استراحت هستند. اما این کار بطور استثنایی عملی می‌شود. چون این کار را الان هیچکس نمی‌کند ولی من خودم عملاً کردم یعنی خوشبختانه شانس همه‌ی ما این است که رادیو، تلویزیون هیچ مطلبی ندارد که به درد بخورد. مطمئن باشید، ساعت نه خاموش کنید، بخوابید. اما تدریجاً وقتی اراده هم باشد، موجباتش پیدا می‌شود. از همه مهمتر در این کار، آن خواست و به اصطلاح تصمیم قطعی است که انسان بگیرد. البته کسی که نمی‌تواند، برای او حرجی نیست. بیماران قلبی، بیماران اعصاب معمولاً دچار همین مشکل هستند. خوابشان می‌برد حتی ممکن است بعضی‌ها بیدار بشوند، حتی نماز هم بخوانند بعد بخوابند. آن کمترش از لحاظ شرعی، از لحاظ فقری ایرادی ندارد ولی تمام دستوراتی که داده می‌شود به همین نحو اگر کسی بخواهد اجرا کند، راه آن برای او باز است. اگر هم تا وقتی که این نتیجه حاصل بشود، نمی‌توانید بلند شوید، زیاد نگران نباشید. خداوند که از گناهان خیلی بزرگ می‌گذرد، از یک چنین گناهی هم می‌گذرد. البته گناهان بزرگ که ما می‌گوییم نمی‌دانیم چیست؟

فقط قرآن گفته که از گناهان بزرگ بپرهیزید. گناهان بزرگ
نفهمیدیم چیست، هرکسی خودش باید فکر کند گناهان
بزرگ چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خداوند در قرآن قصه نقل می کند که به موسی فرمود:
 وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ^۲، این بنی اسرائیل را، این مردم را یادآور شو بِآيَاتِ
 اللَّهِ. ایام الله چیست؟ ما که در عمرمان یا هر چه هم دیدیم یا
 شنیدیم، همه ی روزها خورشید از یک طرف درمی آید، به یک طرف
 فرو می رود. همه ی شبانه روزها البته به استثنای یک مختصری که
 به درد منجمین می خورد و آنها حساب می کنند، همه ی روزها از
 بیست و چهار ساعت تشکیل شده. پس ایام الله کدام است؟ خداوند
 نقل می کند که به موسی گفتیم: وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، در تورات
 نوشته: یک روزی که از مصر به سلامتی بیرون آمدید، به اینها
 یادآوری کن ایام الله است یعنی روزی که از اسارت درآمدید. موسی
 اوّل که بنی اسرائیل آمدند، زمان حضرت یوسف بود که خودشان
 رأس بنی اسرائیل بود، چهارصد سال در آنجا بودند. اوّل بار فرعون
 یعنی پادشاه، (فرعون در لغت آنها مثلاً یعنی اعلی حضرتشان)، به
 حضرت موسی گفت، ارادت داشت، مرید بود، گفت که بگو قوم،
 همه ی قبیله ات بیایند اینجا، مرتع خوب داریم. همه ی قبیله
 آمدند آنجا، به یک گوشه ای رفتند و زندگی مرفّه و خوبی داشتند.
 به تدریج دیگران به فرعون گفتند که اینها را آوردی اینجا، اینها

۱. عصر دوشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۲۲. ش.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۵.

کم کم زیاد می‌شوند، ماها محو می‌شویم. درست هم گفتند، برای اینکه بنی اسرائیل مثل اینکه حالا یک خاصیت بدنی ژنتیکی است یا اعتقادی است، خیلی زود عده‌شان زیاد می‌شود. بطوری که در همین تورات هست، از وقتی که از مصر بیرون آمدند، چهارصد هزار نفر بودند. چهل سال در بیابان به صورت غربت، به قول ما کولی، گشتند که البته آن هم به مجازات خودش... بعد که رسیدند دم دروازه، موسی اشاره کرد گفت این زمین شما است، بروید بگیرید. تا دفعه‌ی اول ترسیدند خلاصه، بعد که خواستند بروند، گفت قبل از رفتن از همه‌ی اینها آمار بگیرید. دوازده قبیله بودند، دوازده خط کشیدند. هر قبیله‌ای تقریباً چهارصد هزار نفر داشتند. در این چهل سال ده، دوازده برابر شدند، زیاد می‌شدند. آنها ترسیدند به فرعون نالیدند، فرعون گفت که نترسید. ما هر نوزادی که به دنیا می‌آید اگر پسر باشد نگه می‌داریم، اگر دختر باشد نابودش می‌کنیم به این طریق کم کم آنها محو می‌شوند.

به هر جهت این یکی از ایام الله است یعنی روزی که از اسارت نجات پیدا کردند. بعد آمدند هنوز تازه، به قولی آب وضویشان خشک نشده بود، آب خشک نشده بود، از دریا که به آن طرف رد شدند، دیدند یک عده‌ای گوساله می‌پرستند. گفتند به به عجب کار خوبی است! به موسی گفتند برای ما هم یک خدا درست کن

که بپرستیم، که دارد حضرت موسی در واقع عصبانی هم شد. بعد آنها را ترک کردند، این هم یکی از ایام الله است.

ما هم پس در روزگاری که بت نداشته باشیم، بت را بشکنیم، این هم از ایام الله می شود. بعد همینطور یکی یکی ایام الله را در خود تورات ذکر کرده، در هیچکدام از اینها عزا نیست. حضرت موسی با هارون برادر بودند. هارون ستش هم بیشتر از حضرت موسی بود ولی هرگز اینها عزایی نگرفتند. این همه شکنجه دیدند، این همه اذیت کشیدند ولی هیچکدام از این روزها را ایام الله نگفتند. پس یکی از ایام الله های ما عید نوروز است. عید نوروز را چه کسی آفریده؟ اولاً آنچه تاریخ می گوید، به زمان حضرت زرتشت برمی گردد، او هم یک پیغمبر الهی بود، به آن حضرت برمی گردد. بعد هم در جامعه، در ملت ماند یا به صورت عرف اجتماعی درآمد. وقتی مسلمان ها آمدند، اسلام را آوردند، ایرانی ها مسلمان شدند. یک روزی دارد که یکی از شیعیان، کاسه ی ظرف حلوایی، شیرینی، چیزی درست کرده بود، خدمت حضرت صادق آورد، حضرت صادق فرمودند: چیست؟ به چه مناسبت است؟ گفت: امروز را ما ایرانی ها عید می گیریم. نوروز است و دعاهایی می خواهیم. حضرت فرمودند: بسیار کار خوبی است، خیلی خوب است، من هم به شما تبریک می گویم و

این دعا را به این مناسبت می‌خوانم که: *يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ* یعنی در واقع اسلام وقتی به یک عرفی که مخالف نبود با آنها برمی‌خورد، آن عرف را قبول می‌کرد، انجام می‌داد و حتی یک آثاری یک چیزی مثل یک حلقه‌ای که وصل کنند که در نرود، بماند، یک دخالت‌هایی در آن کار می‌کرد که با خودش منافاتی نداشت. در نتیجه، دلبستگی مسلمان‌های ایران قبل از اینکه به دست مسلمین فتح بشود، مسلمان بودند، باز هم مسلمان باشند و کار خودشان را هم داشته باشند. بطوری که این مسأله در حقوق اسلام، هست.

یکی از مبانی حقوق اسلام، عرف جامعه است. فرموده‌اند عرفی اگر با اصول اسلام موافقت داشت، در آن صورت می‌پذیریم که حالا هر کس می‌خواهد، عید بگیرد. بنابراین ما ایرانی‌ها اصلاً نه تنها حق داریم این عید را بگیریم، بلکه خدای نکرده اگر این را عید نگیریم، کفران نعمت است و مثل اینکه به اجداد خودمان ناسزا گفته‌ایم. اجداد خودمان از چند هزار سال پیش عید می‌گرفتند، اسلام هم که آمد دیدند که، اسلام چیست، بهتر است. اسلام را هم پذیرفتند، عادات و عرفشان را هم نگه داشتند. حالا متأسفانه باید گفت این بحث تاریخی است. ایرانی‌ها که ما می‌گوییم نه همین خطی است که کشیدیم؛ این طرف ارس، آن طرف آترک و

افغانستان، نه! ایرانی‌ها همان‌هایی هستند که الان هم عید نوروز را عید می‌گیرند. تاجیکستان عید می‌گیرد، پاکستان عید می‌گیرد، افغانستان عید می‌گیرد، ترکیه.... ما از یک تاجیکستان یا از ترکیه یا اینها پرسیم: چرا امروز شما عید می‌گیرید؟ ناچار است بگوید که این جریان چیست. این دلبستگی ملی و عرفی غیر از این خط سیاهی است که می‌کشند و با شمشیر هم بالای سرش ایستادند هرکس از این طرف برود به آن طرف، یا از آن طرف بیاید این طرف بگیرند اعدام کنند. همه‌ی اینها در واقع ایرانی هستند و به جای اینکه فرض کنید که ما لشکر بکشیم و جنگ کنیم، بگوییم: آقا! این خوارزم، بخارا، سمرقند، اینها همه بزرگان ما در آنجا بودند. شیخ نجم‌الدین کبری از عرفان. رودکی از شعر. خود اینها اصلاً به آن اقرار دارند که با ما یکی هستند. بنابراین، این کوتاهی از ماست اگر فهمیده باشیم ولی به هر جهت الان اینطوری است و به همین دلیل که الان اواخر یک دورانی است که اگر ما کوتاهی کنیم، (منظور از «ما» یعنی نسل ما)، یک خطایی کردیم که قابل بخشش نیست. چه بهتر که ما در عرف مان عیدی نگه داریم، نه عزا نگه داریم.

نه در اوائل اسلام و نه در زرتشت، عزا رسم نبود برای اینکه اسلام و این ادیان الهی می‌گویند که مرگ، نیستی نیست. از این

منزل به آن منزل می‌رویم، تغییر منزل می‌دهیم. ما خودمان در زندگی چند بار منزل تغییر دادیم، این هم یک تغییر منزل است. به هر جهت ما تبریک می‌گوییم، هر چه هم می‌خواهند بگویند. ما این عید را بزرگ می‌دانیم. در ملت ما، در ما ایرانی‌ها که حالا مسلمان هستیم، خصوصیت خاصِ کاملِ ماست. دو انگیزه در حیات ما بود و دو نیرو ما را حرکت می‌داد: یکی ایرانی بودن، ملیت، یکی هم اسلام، غیرت دینی. غیرت ملی و غیرت دینی. متأسفانه این دو تا غیرت را به جان هم انداخته‌اند، حالا چطور شده؟ مثل این است که دو دست داریم این دستم با این دست دعوا کند، گشتی کند به این بزند، آن شلاق بزند و آن هم شمشیر بزند. در ایران همین غیرت ملی و غیرت مذهبی هر دو چسبیده به هم است به نحوی که قابل جدایی نیست. متأسفانه حالا هر دو ضعیف شده‌اند و بر ماست که به این ضعف تسلیم نشویم. یک عرفی که برای یادآوری بود، این بود که دوستان به همدیگر تبریک می‌گفتند و هدیه می‌دادند، به حساب کادو می‌دادند. این هم برای اینکه همان دشمنانی که با اصلِ نوروز موافق نیستند، شاید آنها فکر کردند یک کاری کنند که این هدیه دادن هم از بین برود، موجباتی فراهم کردند که می‌بینید.

«در دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد»، حالا این است که

دوستِ ما یعنی خداوند، توصیه کرده همیشه با هم باشید، این هم بهانه‌ای است غیر از بزرگداشت اجدادمان و عید، که خودمان را هم ببینیم. من هم بیشتر از این جنبه فکر می‌کنم و خیلی باز هم مجدداً از همه‌ی آقایان متشکرم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

چهارشنبه سوری یا به قول بعضی‌ها چهارشنبه سوزی چیست؟ اصل تاریخچه‌ی آن را من دقیقاً نمی‌دانم چون در رشته‌ی مطالعه‌ی من نبوده ولی همینقدر که در رشته‌ی مطالعه‌ی من هست، این است که تمام ایرانی‌ها، ایرانی هم که می‌گوییم نه اینکه از این شناسنامه‌های مثل ما داشته باشند واقعاً از قدیم ایرانی باشند. مگر ما نمی‌گوییم شاعر فارسی‌گوی، شاعری است که تمام شعرهای او به فارسی است؟ عسجدی، منوچهری، همه‌ی اینها. ما تا بیاییم بگوییم رودکی شاعر فارسی‌گوی، آن یکی از تاجیکستان می‌گوید نه آقا، مقبره‌ی رودکی الان در بخارا، در سمرقند است، دست ماست، تاجیک است. اگر امروز زنده بود شناسنامه‌ی تاجیک می‌گرفت. راست هم می‌گوید، خواجه عبدالله انصاری، همینطور. این است که این تمدن و عرفی که در بین مردم هست، غیر از این خطّ سیاسی است و اساس نسل‌بندی‌ها هم همین عرف و عادات مجموعه‌ی مردم است. وقتی حتی به ترکیه می‌روید، به تاجیکستان می‌روید، یک عده مسیحی می‌بینید، این مسیحی‌ها می‌آیند به شما تبریک عید نوروز می‌گویند، می‌گویید: مگر شما هم نوروز می‌شناسید؟! می‌گویند:

۱. صبح سه‌شنبه، تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۹۰ ه. ش.

بله، نوروز مال همه‌ی ماست. به نوروز هم بیشتر اهمیت می‌دهند تا به کریسمس. به هر جهت این عرف و عادات می‌ماند، باید هم نگه داشت.

کوروش کبیر غیر از اینکه سیاستمداران می‌نویسند مرد بزرگی بود، حقوق بشر و اینها، از این حرف‌ها که می‌شنوید ولی عمده‌ی آن این بود که می‌گفتند جایی را که فتح می‌کرد می‌گفتند: مثلاً امروز عید همگانی است، می‌گفت: جشن بگیرید! جشن می‌گرفتند، خودش هم شرکت می‌کرد. وقتی بیت المقدس، اورشلیم را خراب کردند، یهودیان آنجا، دین یهودی بود، زمان حضرت موسی بود، متواری شدند، عده‌ای هم به ایران آمدند. در ایران چنان به آنها خوش گذشت، خوش گذشت نه اینکه به آنها چلوکباب می‌دادند، نه! وقتی می‌آمدند صحبت یهوه (خداوند) بود، کوروش مسخره نمی‌کرد، کوروش می‌گفت شما هم از یهوه، از خدای خودتان بخواهید که شما را سعادت‌مند گرداند. این است که می‌بینید الان مقبره‌ی بسیاری از انبیای بنی اسرائیل (که مثل مشایخ بودند) در ایران است. «استر» و «مردخای»، استر زنی بود، مردخای هم دایی او بود، جزء همین‌ها بود، البته خیلی هم به پادشاهان آنوقت ایران کمک کردند برای آرام بودن منطقه و برای آرامش یهودیان. حالا چون همه چیز عوض شده، بعضی‌ها، شروع به بدگویی از همان

استرو مردخای می‌کنند. استرو مردخای دو یهودی بودند که به دین خود معتقد بودند و همه جا هم می‌رفتند که به هموطنان، هم‌ملیت‌های خود بد نگذرد. به ایرانی‌ها لطمه نزدند.

در مورد دانیال پیغمبر، پادشاه آنوقت خوابی دید از معبرین تعبیر خوابش را پرسید. گفتند: چه خواب دیدی؟ گفت: من نمی‌دانم چه خواب دیدم، شما اگر ماهر هستید باید آن را هم بگویید. بگویید من چه خواب دیدم بعد هم آن را تعبیر کنید؟ گفتند: ما چنین تعبیری یاد نگرفتیم، ما چه می‌دانیم؟ فقط دانیال پیغمبر در آنجا بود، گفت من می‌دانم. آمد و البته از امر الهی آگاه شده بود که چه خوابی دید و بعد خیلی مورد توجه پادشاه قرار گرفت. اینها همه در واقع ایرانی بودند. ما اگر آن سعه‌ی صدر آن زمان را داشتیم، همه‌ی آنهایی که آنوقت‌ها با ما بودند، الان هم با ما هستند، فرض کنید من می‌خواهم زیارت عتبات بروم، ائمه را زیارت کنم، چرا راهش باز نیست؟ یک روز این با آن جنگ است، آن با این جنگ است، نمی‌توانم بروم. آنها همه یکسره یک ملیت داشتند. به هر جهت این عید را به آنها هم تبریک می‌گوییم و به خودمان هم تبریک می‌گوییم و ان شاء الله سلامتی، صحت و پرورش عقل از خداوند بخواهیم.

و اما در مورد مسأله‌ی خانواده، شخصی نوشته که ازدواج نسبت به قدیم کم شده و طلاق زیاد شده است. مثلاً کاغذهایی داریم که می‌گوید شوهرم من را از خانه بیرون کرده. از اول باید فکر کنید خانه مال هر دو نفر است، البته زور است. بعضی جاها هم زن‌ها، همسرها زورشان می‌رسد آنها شوهرها را بیرون می‌کنند، این به آن در ولی زندگی مسلماً یک مشکلاتی دارد، هر دو نفری خیلی هم با هم خوب باشند، باید آن مشکلات را اول با هم تحملش کنند و بعد با هم آن را حل کنند. عیبش در این است که ما، همه مان، گوش مان به بعضی رادیوها یا چیزهای جهانی است و همه چیز برای ما خیلی زود تغییر می‌کند.

یک وقتی زمان شاه سابق، (شاید خیلی از شماها هم به یاد دارید)، خیلی مطرح شد که هر خانواده‌ای فقط دو فرزند داشته باشد، همه هم آنوقت‌ها گوش دادند. چون تا آنوقت نگرانی فرزند داشتن و تربیتش زیاد بود، ناراحت بودند ولی می‌گفتند رسم همین است. اما بعد که یکی از خارج، مقاله‌ای نوشت گفت که دو فرزند برای شما بس است، همه خوشحال شدند. اصلاً داشتن فرزند و نگه داشتن فرزند تا آخر، چیزی نیست که در اختیار طرفین باشد. چرا، مقدماتی در اختیارش هست ولی در اصل در اختیارش نیست. این هم مسأله‌ای نیست که ما اینقدر شل و ول باشیم که برای ما،

دولت و وظیفه تعیین کند که دو بچه داشته باشید. بعد، اخیراً نوشتند که جمعیت خیلی کم است، از جهت کمی جمعیت، نگرانی ایجاد شده. نه آن درست بود، نه این درست است.

البته داشتن فرزند یک ملزوماتی هم دارد و آن تربیت آن است و تغذیه اش و همه‌ی اینها. داشتن فرزند وظیفه‌ای است که خداوند برای بشر مقرر کرده است. انجام این وظیفه را هم بدون اینکه بشر خودش متوجه باشد، به بشر سپرده. یک مقرراتی تعیین کرده و اگر تازه آن مقررات هم نباشد، وضعیت طبیعی بشر اقتضا می‌کند که یک تعدادی فرزند داشته باشد. در این جریان امری که بین زن و شوهر اختلاف می‌اندازد، اختلاف عقیده‌ی بین این دو است. در هر اختلاف عقیده‌ای، چون دو نفری هستند که باید کشتی زندگی را با هم راهبری کنند. مثل دریا، دو نفر پارو زن اگر باشند هر دو پاروها باید به یک نحو کشتی را ببرند، اگر یکی پارو بزند کشتی را بخواهد جلو ببرد، یکی پارو بزند کشتی را بخواهد عقب ببرد که اصلاً کشتی به هم می‌ریزد، در زندگی هم همینطور است. این مواردی که اختلاف پیدا می‌شود، باید خودشان بنشینند حل کنند. مسیر پارو زدن را درک کنند و هر دو از آن طرف بروند. اگر هم حل نشد، باید یکی از این دو نظر را گرفت، راه دیگری ندارد. هر کدام هم بگیرند آن یکی دیگر می‌گوید نخیر، غلط است.

بنابراین هر نظری را که اتخاذ شد، باید هر دو در آن مشترک باشند. مهمترین اختلافی که بین زوجین همیشه می‌افتد، اختلاف راجع به فرزند است. فقه گفته است داشتن یا نداشتن فرزند، جلوگیری و غیره تقریباً بطور ضمنی، به عهده و اختیار زن است. اگر درست رعایت نکنند، این دیگر تقصیر مرد است ولی وقتی رعایت بکنند باید هر چه همسر گفت، انجام بدهند. در سایر موارد هم همینطور باید بنشینند و حل کنند. بیشتر اختلافاتی هم که من از زن و شوهرها دیدم بطور مستقیم یا غیرمستقیم به مسأله‌ی فرزند و اولادی که باید داشته باشند یا نه، برمی‌گردد. به داشتن اولاد و اینها برمی‌گردد.

در آیه‌ی قرآن می‌فرماید که: **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ^۱**، هر کس و هر ملت، امت اجلی دارد. وقتی اجل او آمد، نوبت اجلس بود، نه یک ساعت زودتر می‌آید، نه یک ساعت دیرتر، سر موعد خودش می‌آید. آن هم ما نمی‌دانیم، شاید اجل امت ما، هر چند غالباً این آیه را به افراد ترجمه کرده‌اند یعنی هر فردی اجلی دارد، البته آن هم درست است ولی فقط آن را به امت‌ها ترجمه کرده‌اند: **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ**. ما اگر این رعایت را نکنیم، معلوم می‌شود خداوند اجل ما را نزدیک قرار داده که به زودی مثلاً

در ظرف صد سال، دویست سال ملت از بین برود ولی اگر این
نظمی که گذاشته‌اند را رعایت کنیم، درست می‌شود.

البته در این مسأله مهمترین چالش، به قولی چالش علمای
روانشناسی و روانکاوی همین خصلت تولید نسل را دارد که غیر از
یک جنبه‌ی اجتماعی، یک جنبه‌ی شخصی هم دارد و گاهی هم
جنبه‌ی شخصی و آرامش شخصی اینقدر غلبه می‌کند که شخص
فراموش می‌کند که یک وظیفه‌ی دیگری هم دارد برای اینکه نسل
داشته باشد، تولید نسل.

به هر جهت امیدوارم در سال نویی که ان‌شاءالله می‌آید، این
نگرانی بین زوجین به خصوص در مورد فقرا، برادران خودمان کم
بشود و نباشد. البته نمی‌شود که بین زن و شوهری این اختلاف
نباشد. گاهی اوقات آبگوشت که درست می‌کنید یا شور است یا
بی‌نمک مثلاً غذا حاضر نیست، مهمانی داشتند یک اخمی طرفین
به هم می‌کنند، باید تمام بشود. ان‌شاءالله دیگر ناراحتی و کدورتی
از این حیث نبینم، نه اینکه نبینم یعنی هیچ چیزی نگویید، نه!
نباشد که ببینم.

البته این ممکن است بگویند بی‌معنی است ولی مگر
همه‌ی کارهایی که ما می‌کنیم معنی دارد؟ نه! آن هم مثل این
است ولی مجموعه‌ی همین عادات و رسوم است که یک ملت را

نگه می‌دارد. وقتی شما برای زندگی دارید شیرینی می‌پزید، حلوا می‌پزید و می‌بینید که همسایه‌ی شما هم همین کارها را دارد می‌کند، اگر صحبت هم کرد، یک صحبت مشترک دارید. مهمترین رشته‌ی اتصال هم، همین صحبت کردن است. اگر هرکسی برای خودش یک رسمی، یک عادتی داشت، اصلاً جامعه به هم می‌پاشید. این است که آنچه از این رسوم و عادات مشترک است، باید رعایت کرد.

حتی فرض کنید همین چهارشنبه‌سوری که گذشت، می‌گویند خطر دارد. راست می‌گویند ولی همین زندگی ما بی‌خطر است؟! الان من چای خوردم همین ممکن است من را خفه کند، الحمدلله که نکرده ولی چندی پیش روزنامه نوشته بود که یک بچه‌ای مدادی داشت (که انتهای بعضی مدادها، مدادپاک‌کن دارد) در دهانش گرفته بود و مدادپاک‌کن در گلوئی او پریده و خفه شده بود. پس بگویند داشتن مداد پاک‌کن خطرناک است؟! نه دیگر. البته همه چیز خطر دارد، اگر چهارشنبه‌سوری خطر دارد، مگر برق خطر ندارد؟ بیشتر از همه، همین کارهای هسته‌ای که می‌کنند، حالا هر هسته‌ای باشد! نمی‌دانم هسته‌ی چیست؟ هسته‌ی بادام است یا چی، همین هم خطر دارد ولی خداوند به بشر قدرت داده که از خطرهای خودش جلوگیری کند. در این وسط آتش از

چیزهایی است که در مذهب زرتشت، ایرانیان قدیم، مقدّس بود یعنی خیلی مورد علاقه بود. در روم قدیم که دنیای خدایان که هر چیزی خدایی دارد. خدای آتش (حالا اسمش یادم رفته نمی دانم) آتش را به بشر یاد داد و بشر از آتش استفاده کرد یعنی آتش، نور. سایر خدایان این را گرفتند، محاکمه کردند که آتش را ما می خواستیم مخصوص خودمان باشد، چرا آتش را به بشر گفتم؟ اینقدر مهم بود. از همان دوران، دوران های خیلی قدیم، شاید قبل از حضرت زرتشت، آتش خیلی محترم بود، خیلی شأنی داشت. یکی از شئونش این است که خداوند بشر را از خاک آفرید، شیطان را و حتّی ملائکه و اینها را از آتش آفرید. شیطان گفت من را از آتش آفریدی، اینها را از خاک. آتش مقدّم است، محترم تر است. البته فرشتگان هم از نورش آفریده شدند. این است که آتش خیلی محترم است منتها نباید به آتش نزدیک شد. نزدیک شدن به آتش همان و سوختن همان، اما با این وجود محترم است. این رسم هم که از قدیم مانده برای همین است، در واقع یادگار دورانی است که بشر هنوز آتش را نشناخته بود، بعد که آتش را شناخت، این برای او یک موقعیت و موهبتی بود.

اما در دنیای امروز که ما می گوئیم درویشی در سیاست دخالت نمی کند، (درویش نه، درویشی. درویش می تواند شخصاً

آزاد باشد) به عنوان درویشی که می‌گوییم، درویش‌ها نباید این کار را بکنند، نه! ولی آتش در خدمت بشر هست. در قدیم و حتی زمان حضرت زرتشت عناصر اربعه را چهار عنصر می‌گفتند. جهان از چهار عنصر ساخته شده: خاک و آب و هوا و آتش. اینها هر چهار تا محترم هستند و حتی می‌گفتند هیچکدام از این عناصر را ما نباید آلوده کنیم که پاک بماند، من جمله مهمترینش که بالاتر از همه قرار دارد، آتش و نور است. آتش و آب، اینها ضد هم هستند. خداوند به آتش می‌گوید که هر وقت دیدی آب زیاد شد، نگاهشان کن که بخار بشود، کم بشود. آتش مأمور کنترل آب است. به آب هم می‌گوید هر وقت آتش زیاد شد، روی آن بریز ولی هر دوی اینها به درخور است، نوع بشر هم اینها را جمع می‌کند.

رسوم و احترام چهارشنبه‌سوری یا اینها، این رسم‌های مختلف را من نمی‌دانم از کجا آمده؟ ولی رسم اینکه این روز آخرین چهارشنبه‌ی سال، بعضی‌ها می‌گویند در اثر حمله‌ی مختار به کوفه است. گفتند علامت است و پشت بام آتش روشن کنید. نمی‌دانم. خیلی از این چیزها هست ولی به هرجهت محترم است و باید احترامش کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

تقسیم ایام به ماه و سال و روز، فرضی است و برای خودمان است که خداوند هم اشاراتی به آن دارد. یک جا در قرآن می‌فرماید: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ*^۲، از تو راجع به اهله، هلال می‌پرسند که از سلخ به غره آید و از غره به سلخ. این چیست؟ قرآن که نه کتاب هیئت است که بگوید و نه سطح اطلاعات توده‌ی مردم اینطور بود که بگویند. خداوند می‌گوید این حرف‌ها برای شما که من برایتان نماز و روزه و این چیزها گذاشتم، این حرف‌ها چیزی نیست، حرفی نیست. فقط بدانید که اینها برای حساب ماه و سال است که بکنید و حج بروید که بدانید حج از چه زمانی بروید؟ به این طریق اثر آن، فقط همین حساب ماه و سال و اینهاست. و الا غیر از آن فرقی نمی‌کند، مثلاً هلال محرم که اول سال است و بعد دنباله‌اش ماه محرم با آن ماه ذیحجه که عید حج در آن است، برای خداوند فرقی ندارد ولی ما خودمان اینها را گذاشتیم. بنابراین اینکه یک روزی را ما به مناسبتی نشان بگذاریم، مثل اینکه در گله‌های روستاها، گله‌هایی که ما می‌گوییم «چکنه» یعنی همه‌ی اهل ده،

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۲۵ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

یکی، یک گوسفند دارد، یکی، دو تا دارد یکی، پنج تا دارد، یکی، سه تا، هیچکدام یک گله‌ی مستقل نیستند ولی همه‌ی اهل ده جمع می‌شوند یک گله دارند. حالا یا آن چوپان یا صاحبانش، یک علامت روی گوسفند خودش می‌گذارد و ایستاده است تا آن گوسفند از گله برگشت، آن گوسفند رسید، خودش می‌گیرد می‌آورد. روزهایی هم که ماه و سال تعیین کردیم، مثل همین است. گوسفند ما یعنی عمر ما، دارد می‌رود می‌شود. به اینجا که رسید، یک علامت رویش گذاشتیم که سال گذشته رد می‌شود، چند روز بعد سال جدید می‌آید. اینها علامت‌هایی است که ما خودمان گذاشتیم، صحیح هم هست، برای هر کدام هم یک خصوصیتی که بگوییم خودمان باید رعایتش بکنیم، گذاشتیم. مثلاً جمعه‌ی آخر سال به قول خودمان برای این است، قاعدتاً برای اینکه فکر کنیم چند تا جمعه گذشته؟ ما پنجاه و دو تا، پنجاه و چهار تا جمعه رد کردیم تا یک سال شده. «رد کردیم» یعنی باید فرض کنیم مثل همان گله. گله‌ی گوسفند را فرستادیم علف چریده آمده، حالا که برمی‌گردد باید حساب کنیم، نکند این گوسفند گرسنگی کشیده، بمیرد. باید در این بیابان که رفته گشته، آنچه

برایش خدا آفریده، استفاده کند و الان هم اگر بفهمد، بداند. این در مورد جمعه‌ها.

چهارشنبه‌ی آخر سال هم همینطور است. ما در گناباد چهارشنبه‌ی آخر سال می‌گرفتیم، آنجا ما در بیدخت یک چیزی یک کوزه‌ای درست می‌کردیم از پشت بام می‌انداختیم، نمی‌دانم دقیقاً از کجاست؟ بعضی‌ها می‌گویند در موقعی که آن مختار آمد که کوفه را از دشمنان بگیرد، قرار گذاشتند که این چهارشنبه پشت بام مثلاً آتش روشن کنند، یک چنین چیزهایی، من نمی‌دانم. به هر جهت یک چیزی است که، تاریخی است که مانده. البته قاعدتاً روز اول یعنی اولین دفعه‌ای که بوده، یک اثری داشته، یک علتی داشته که بعد آن علت همیشگی مانده. این هم هیچ منافاتی با دین ندارد اصلاً دین هدایت‌کننده‌ی افکار ما باید باشد. بنابراین مثل اینکه فرض کنید شما از یک زراعتی یا از زراعت خودتان دارید رد می‌شوید، یک جا می‌بینید آب کم به آن رسیده، خیلی خشک شده، یک جای دیگر خیلی با طراوت است ولی این زیاد مهم نیست، رد می‌شوید ولی توجه به اینها مهم‌تر از خودش است. یک رسومی هم مرتب به آن اضافه شده، آنهایی که اضافه شده مهم نیست.

در مورد مسأله‌ی آتش و نور، یک وقتی من مطلبی نوشتم

مثل اینکه دکتر باستانی هم مطلبی نوشته بود، این پریدن از روی آتش و اینها قاعدتاً یک سمبلی است آیه ی قرآن هست که *وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا*، می فرماید که همه ی شما را وارد این آتش می کنیم، بعدش نفرموده چه کار می کنیم؟ ولی از آیات دیگر، اخبار دیگر، این است که هر بشری را وارد این قلمرو می کند و بعد آنهایی که خداوند آتش را برایشان حرام کرده، آتش از کار می افتد. به زبان حالش می گوید که خدایا! اینها که از من رد کردی، آتش من خاموش شد، وظیفه ای که به من معین کردی، نمی توانم انجام بدهم. از پیغمبر پرسیدند که آیا شما هم وارد این می شوید؟ چون می فرماید هیچکدام از شما نیست، مگر آنکه واردش بشود. شما هم، ماها هم، یکی از جمع هستیم. پیغمبر می فرماید: بله، منتها من که وارد شدم آتش سرد می شود یا آتش به فریاد می آید که خدایا! حبیب خودت را زود ببر که من کار خودم را بکنم.

اینها همه متأسفانه از نتایج سحر است. «باش تا صبح دولتت بدمد». اینها همه از نتایج قشری بودن و اینهاست. بنابراین پریدن از روی آتش شاید اشاره به آن باشد و به امید اینکه ما هم، خودمان هم از زمره ی آن کسانی باشیم که آتش ما را نمی سوزاند یعنی از آتش رد می شویم. تیمناً در زندگی دنیایی مان

هم، این صحنه را به وجود می‌آوریم. اینها چیزی است که خطر داشته باشد؟ البته همه چیز خطر دارد. اصلاً این دنیا، دنیای خطر است. همین که فرموده از آتش رد می‌کنیم، این خطری نیست؟ این برای ما بالاترین خطر است. منتها ما خودمان باید جلوی خطر را بگیریم. فرض کنید یک سرازیری است، کسی لیز می‌خورد، می‌تواند لیز بخورد یا اینکه با قدم بیاید، آن ته هم یک مرحله‌ای یک چاهی، یک چیزی است، کسی که نمی‌داند آنجا چیست اما کسی که می‌شناسد که این سرازیری سقوط انسان به کجا می‌رسد، از حالا می‌گوید جلوی این خطر را بگیرید. در چند جای قرآن دارد، خیال می‌کنید که ما همینطوری هرکسی را امتحان نکرده، به قولی «شِلّه پستی» در بهشت می‌اندازیم؟ نه! همه‌ی این خطرات را آفریده. این خطرات به منزله‌ی آن مانعی است که در مسابقات دوی با مانع، مانع می‌گذارند. آن کسی که مجبور است در این مسابقه شرکت کند، نباید بگوید این مانع‌ها و اینها را بردارید. ما الان خودمان زندگی‌مان را نگاه کنیم، تمام زیر و زبر، سربالایی و سرپایینی داشته، در همه‌ی اینها هم خطر بوده، همه‌ی این خطرها را بنا بر روشی که خداوند برای احتراز از خطر گفته است و با مدد خودش حل کردیم ان شاء الله. این است که از خطر نترسید. حالا جمعه هم این خصوصیت را دارد، نگاه کنید!

چند تا جمعه رفته و چه خطراتی را احیاناً رد کردید؟ خطر نباید موجب یأس یا ناامیدی یا شکست بشود. خطر موجب پیروزی می‌شود و نه موجب شکست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

هر لحظه، عمر یک عده‌ای در دنیا تمام می‌شود ولی گردش روزگار، صفحه‌ی اوّل و آخر این کهنه‌کتاب افتاده. یک کهنه‌کتابی است که نه اوّل آن را می‌بینیم نه آخر آن را، بنابراین نمی‌شود هیچ چیزی در مورد آن گفت. البته این اصطلاح اوّل و آخر کهنه‌کتاب گاهی اوقات به‌کار می‌رود.

ما در گناباد یک ملّای مکتبی داشتیم، پیرمردی بود، تقریباً نود و چند سال عمر کرد خیلی مرد صاف و ساده‌ای بود یک نسبت دوری هم همسرش با ما داشت. پسرش ملّایحیی می‌گفتیم از مباشرین حضرت صالح‌علیشاه بود. آنوقتی که اصلاحات ارضی می‌کردند، این را شلاق زدند که شناسنامه‌ات را بیاور ما می‌خواهیم این ملکی که دست توست، به اسم تو کنیم. گفته بود من چنین ملکی نمی‌خواهم، این ملک برای حضرت آقااست من هم مباشر ایشان هستم، من چنین کاری نمی‌کنم. شلاق به او زدند که بیاید، نیامد. خدا رحمتش کند. منظور، هم خودش، هم فرزندان او اینطوری بودند. سنّ او از خود حضرت صالح‌علیشاه بیشتر بود. حضرت صالح‌علیشاه می‌گفتند: تمام نسل‌ها، تمام کودکان این ده، از سنّ من، (یعنی سنّ حضرت صالح‌علیشاه) تا سنّ محمود

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۲۶ ه. ش.

(یعنی کوچکترین اخوی من)، تمام بچه‌هایی که در این فاصله بودند، پیش این درس خواندند، البتّه درس ابجد هَوّز و اینها. او یک روایات عجیبی نقل می‌کرد، می‌گفت که مثلاً همه‌ی فرشتگان و جعفر جنّی مؤظف شده بود که بیایند به امام حسین کمک کند، این صبح با لشکرش که هزار و دویست و پنجاه و شش نفر بودند، (چنین رقم دقیق می‌گفت!) خدمت حضرت آمد، حضرت گفتند نه، لازم نداریم برو پی کارت، رفت. دو ساعت بعد، آن یکی افسری که مافوق این بود، با چهارده هزار و هفتصد و شصت و سه تا آمد، (حالا رقم‌های آن را من غلط می‌گویم ولی او درست دقیق می‌گفت). این خیلی بین ماها یعنی مستمعین بحث بود که این از کجا این حرف‌ها را می‌زند؟ کسی اعتنا نمی‌کرد، بالاخره یک نفر مؤظف شد که تحقیق کند. البتّه خود امام حسین که برای تحقیق، حیات نداشتند، از این پرسیدند که این مطالب را شما از کجا می‌گویید؟ معلوم می‌شود خیلی زحمت کشیدید. گفت: من یک کتاب خطّی دارم، این را از روی آن می‌گویم. گفتند: این کتاب خطّی چه سالی نوشته شده؟ گفت: صفحه‌ی اوّل آن افتاده، معلوم نیست چه سالی است. گفتند: مؤلف آن کیست؟ گفت: صفحه‌ی آخر آن هم افتاده، مؤلفش معلوم نیست. از یک چنین کتابی برای ما حرف می‌زد. حالا این خیلی صریح است چون بعضی اوقات

انتقاداتی که بر آن گرفته می‌شود، روشن است مثل همین کتابی که گفتم ولی بسیاری از انتقادات به صورت دیگری جلوه می‌کند.

الان ما خیلی از این حرف‌ها می‌شنویم ولی نه می‌رویم دنبال کتابش، نه کتابش صفحه‌ی اول و آخر دارد. چه رادیو، چه تلویزیون، چه کتاب‌ها اینها، از این قبیل چیزها زیاد دارد. من جمله برای اینکه ببینیم روزنامه‌ها هم خیلی همینطور از خودشان می‌نویسند، یک مرتبه کسی تلفن زده بود به رادیو تلویزیون که آقا! شما این حرف‌ها را از کجا می‌گویید؟ دیروز گفتید که در بحرین میلیون‌ها نفر آمدند تظاهرات کردند. خود بحرین اصلاً از بچه و بزرگ، یک میلیون نفر بیشتر جمعیت ندارد، شما این را از کجا می‌گویید؟ از این دروغ‌ها هم هست ولی نه اینکه هر چیزی دروغ است. بالاترین لطمه‌ای که به حرف راست زده می‌شود، همین است که حرف‌های دروغ را به صورت راست دریاورند یعنی شوخی را در مورد جدی به کار ببرند و جدی را در مورد شوخی. الان هم خیلی می‌گویند که مراسم عید نوروز و هفت سین و... خرافات است. اصلاً خرافات یعنی چه؟ اگر اینها خرافات باشد، بشر بدون اینها نمی‌تواند زنده باشد. اگر روباتی اختراع کنند که به صورت بشر باشد، آن ممکن است باشد، چون هیچ احساساتی ندارد ولی این بشر فعلی، بشری که زنده است و الان کار می‌کند، نمی‌تواند بدون

این چیزها زنده باشد. مثلاً بعد از فوت بزرگان مان که به آنها علاقه داشتیم، محلّ دفن آنها مورد علاقه قرار گرفته و از آنها شفا می‌خواهیم، البتّه ما شفا از مرده نمی‌خواهیم. همین به اصطلاح امامی، کسی که مرده مورد علاقه‌ی ما بوده، نزد خدا مقرب‌تر از ماست، چه جلوی او که در اینجا دفن است، بایستید یا بروید در خانه‌شان، صحبت کنید فرقی نمی‌کند. این را خرافات می‌گویند ولی این خرافاتی است که بشر بدون آن نمی‌تواند زنده باشد. چون بشر به دنیا که می‌آید از همان اوّل یک ارتباطاتی با درو دیوار منزلش با دوستان خود پیدا می‌کند، میل ندارد این ارتباطات قطع بشود. اگر این ارتباطات قطع بشود، خودش ایجاد بیماری روانی می‌کند. در خیلی جاها هم شنیدید که اصلاً یکی از بیماری‌های روانی، دلتنگی است و غریبی. برای اینکه روابط، روابط با آن امام یا با آن کسی که الان مورد علاقه‌ی ماست را نمی‌خواهیم قطع کنیم.

گردش طبیعت، ظواهر را قطع کرده یعنی ما آن امامی را که علاقه داریم نمی‌بینیم ولی عمق ضمیر ما انسان‌ها به واسطه‌ی عُلقه‌ای که به خداوند دارند، به خالق خودشان دارند، این ارتباطات را از این بدن نمی‌دانند، این ارتباطات را از روح می‌دانند. کما اینکه بعد از فوت هر شخصی هم اصلاً تا مدّتی یاد او است. یا

مثلاً مراسم عید نوروز را مهم می‌دانند، تمام این مراسم و این چیزهایی که در اینطور موارد رسم است، در واقع رسومی است که ما به آن علاقه داریم و باید احترام بگذاریم، به هیچ وجه اینها دور ریختنی نیست. برای اینکه دچار اشتباه نشویم، خود پیغمبران هم، هر کدام قبلی‌های خودشان را تجلیل کردند، قبول کردند. حالا نمی‌دانم حضرت عیسی بود یا پیغمبر ما، فرمودند: من نیامدم که دین برادرم یعنی قبلی را نسخ کنم بلکه من آمدم آن را تکمیل کنم، برای اینکه بشر در هر مرحله‌ای یک گونه استعداد دارد. این است که تمام روال قدیم است که قطع نشود یعنی فرض کنید تا وقتی که یک نفر از آن علاقه‌مندان به سابق هستند، باید آن ظواهر را نگه داشت و گاهی بیشتر. کما اینکه مراسم نوروز و اینها را بزرگان ما رعایت می‌کردند، ما هم باید رعایت کنیم ولی در مورد یک کسانی که فقط آداب و رسوم‌شان نزدیک ما بوده تا مدتی بعد از آن هم ما می‌توانیم حفظشان بکنیم، بعد کم‌کم از بین می‌رود. اصلاً تمام گردش جهان بر همین تدریجی و تحول و اینهاست. منتها بعضی‌ها در دوران‌ها به اندازه‌ای خودخواه و انحصارطلب هستند که نمی‌خواهند هیچ چیزی غیر از خودشان باشد. یکی از اینها که چنین چیزی را نمی‌خواهد و القا می‌کند، شیطان است که شیطان هر چیزی که خلاف میلش باشد، می‌خواهد نباشد. تحمّل ندارد و

این تحمّل از خصوصیات رحمانی است، به عکس آن انحصارطلبی که از خصوصیات شیطانی است. انحصارطلبی، انحصار خواستن فقط برای خدا جایز است برای اینکه خدا هیچ نظیر ندارد.

به هر جهت سالی که گذشت ان شاء الله بر شماها خوش گذشته باشد و ان شاء الله بر شما جز خوش نگذرد که از کسی پرسیدند که چطوری؟ گفت: خیلی خوب. چطور می خواهد باشد حال کسی که هر چه می خواهد می شود؟ هر چه می شود می خواهد؟ همیشه دعا می کند. چطور می خواهد حال چنین شخصی بد باشد؟ حتماً خوب است. گفتند: چطور می شود که تو هر چه می خواهی می شود؟ گفت: بله! برای اینکه من خواست خدا را می خواهم، هر چه هم می شود، خواست خداست. عقل و اراده و هوش من در اختیار خداوند است همین که من یک چیزی خواستم، معلوم می شود خداوند مقرر کرده، پس دوستش دارم. اگر هم نشد، معلوم می شود که خداوند نخواسته، باز هم دوستش دارم. بنابراین ان شاء الله سال گذشته اگر هم اینطور نبودید، از حالا به بعد اینطور باشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

عید اول یعنی اولین عیدی که بعد از فوت یکی از بستگان شان دارند. این عید اول که متداول شده، معمولاً اینطور رسوم برحسب نیت اکثریت مردم و به خصوص آن خانواده ایجاد می‌شود و یک حکمتی دارد یعنی از حکمت بالاتر است، خالق حکمت، همان است. چون مصلحت جامعه ایجاد می‌کند، این رسم ایجاد می‌شود. به این معنی که عید می‌آید، از طرفی همه‌ی مردم جشن گرفتند، چون همه که عید اول شان نیست مگر خدای نکرده جنگ باشد که ان شاء الله از ما دور است. هر چه هم با سُمبه بخواهند جنگ ایجاد بشود، ایجاد نمی‌شود. به هر جهت اکثریت مردم جشن دارند، عید دارند و از طرفی دلشان نمی‌خواهد که، ولو چند نفر هستند که در این شهرشان عزادار هستند، آنها هم متأثر باشند. رسم بر این شده است یعنی عید اول خالق زمین و زمان، خالق عید و عزا، هر دو گفته است: که این روز را معزز بدارید. در واقع آن خالق همه‌ی اینها به ما می‌گوید که: آخرین مراسمی که و عزای واقعی که (البته عزای ظاهری هم ما درست می‌کنیم و الا نیتش هست) دارید، امروز انجام بدهید و به برکت این عید، دیگر به حالت مردم عادی برگردید که خود این به ما، راه یاد می‌دهد.

۱. صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۲۸ ه. ش.

می‌گوید: اساس خلقت بر عید است، بر جشن و تحرک است. جشن و تحرک وقتی بیاید و وقتی موجبات جشن و تحرک هست، باید رکود و استراحت کنار گذاشته بشود. استراحت به معنای بیکاری، نه به معنای رفع خستگی، باید کنار گذاشته بشود. این یک درسی است که از این مراسم می‌گیریم. درس دیگری هست و این راحتی است هم برای آنها که عید اولشان است هم برای دیگران. دیگران می‌خواهند به آنها چه بگویند؟ بگویند که تسلیت می‌گوییم، این معنی ندارد. بگویند: عید می‌گوییم، شاید یک خرده بدشان بیاید. می‌گویند: ما عید نمی‌گیریم، به مناسبت سال اول شما به دیدن شما می‌آییم، این همان عیدی می‌شود. مراسم عید و شادی و تحرک برای مسلمین مقدم بر آرامش و سکون است. این درس در همه جا باید به درد ما بخورد. از هر واقعه‌ای باید درسی بگیریم، البته یک جامعه‌ای که جامعه‌ی اسلامی است ولو هیچکدام از ما مسلمان واقعی نیستیم، چون مسلمان واقعی یعنی خود پیغمبر، حالا خودش دستش را گرفته، علی هم بعد. این دو نفر. دیگر ماها هیچکدام مسلمان واقعی نیستیم ولی آن: اِحْبُ الْمُؤْمِنِينَ و لَسْتُ مِنْهُمْ، (شعری است) مؤمنین را دوست دارم ولی متأسفانه خودم اینطوری نیستم. همه‌ی جامعه به این مسأله اقرار دارند، در چنین جامعه‌ای که عمق اعتقادشان این است که

اراده‌ی خداوند مافوق همه‌ی اراده‌ها می‌باشد، ولو در عمل آنطور رفتار نمی‌کنند، همین که آن عمقِ ضمیرشان این اعتقاد است، خداوند قبول می‌کند. (جسارت نباشد من از طرف خدا قبول می‌کنم، نه! من از فرمایش خود خداوند می‌گویم و عباراتی که متداول شده) می‌گوید:

بازاً بازاً هر آنچه هستی بازاً

گر کافر و گبر و بت پرستی بازاً

این درگه ما درگه نومیدی نیست

صدبار اگر توبه شکستی بازاً

حالا این بحثِ همین عید اوّل بود. برای اینکه اگر مطلق یعنی یکسره بخواهیم یک طرف باشیم، ما می‌گوییم هم عید است، همه عید گرفتند ما هم باید عید بگیریم. از طرفی می‌گوییم خدایا! تو که به ما گفتی عید بگیر، پس این عزا چه بود که فرستادی؟! می‌گوید: آن را هم من فرستادم، این را هم من فرستادم، می‌گویم امروز روزی است که این دو چیز مختلف با هم برخورد می‌کنند و شما هر دو را باید احترام بگذارید. البته عید یک چیزی است که ادامه دارد تمام نمی‌شود ولی عزا را خداوند می‌خواهد زود تمام کند. در واقع می‌گوید: بر آن کسی که رفته، تأسّف نخورید. این است که

دیگر تا حالا هر چه تأسّف می‌خوردید، بس است، از حالا به بعد تأسّف نخورید. همین وضعیت را در واقع مسلمین صدر اسلام، خود پیغمبر و اینها رعایت می‌کردند. در واقع مهمترین عزایی که پیغمبر هم دید که در تاریخ هم نوشتند، قتل و شهادت حضرت حمزه‌ی سیدالشهدا علیه السلام بود مع ذلک پیغمبر در همین مورد، بعد از یادآوری که کرد، دیگر به کارهای جاری برگشت. ما هم در این مورد باید همین فکر را بکنیم. اما با این وجود ما می‌گوییم اصل و خواست خداوند در جشن و عیدی است، پس چرا ما اینقدر عزا داریم؟ اولاً یک چند تا عزاهایی که در سرنوشت جامعه مؤثر بوده، آنها را عزا دارند. برای اینکه هر عزایی که ما داریم، خانواده‌ها دارند، خودشان دارند حتی همسایه‌ی آنها هم خبر ندارد. به قولی:

در این گنبدسرای آبنوسی

بُود جایی عزا، جایی عروسی

این عزاهایی که ما می‌گیریم در واقع عزایی است که همه‌ی جامعه عزا دارند. عزایی است که اثرش از همان تاریخ الی ابد خواهد بود. پیغمبر اگر رحلت نمی‌کردند، این مصلحت الهی چه می‌شد؟ این همه اختلاف در بین مردم

نمی‌افتاد ولی خداوند حالا هر مصلحتی بداند یَفْعَلْ مَا يَشَاءُ^۱، هرکاری اراده کند، می‌کند، دلیل هم نمی‌خواهد. خداوند با این وجود پیغمبر را برد که ما این اختلافات را هم پیدا کردیم. در چنین عزایی همه‌ی مَلَّتْ عَزَا دارند، در عزاهای شخصی فقط آن خانواده و نزدیکان عزا دارند ولی در عزاهای عمومی همه عزا دارند. به این جهت اینها مانده است. یک چیزی هم در طئی تاریخ هست که حتّی از عزاداری استفاده کردند ولی ما به همان اندازه‌ای که مراسم هست باید اکتفا کنیم غالب علما قمه زدن و اینطور کارها را حرام دانستند ولی قبل از اینها هم آقای سلطان علیشاه در صدوپنجاه سال پیش که مرسوم هم بود، حرام دانستند. حالا ما امیدواریم که امروز اولاً از آنهایی که عید اوّل شان است، خواهش کنیم که به خاطر عید بودن جمع مردم، عزایشان را فراموش کنند و کنار بگذارند و با همه در شادی‌ها شرکت کنند. بعد هم امیدواریم در سال جدید موجباتی که عید اوّل باشد برای هیچکدام از ما نیاید ان شاء الله و به سلامتی و خوشی سال گذشته را که گذراندید، سال جدید را بهتر از آن بگذارید ان شاء الله و از خداوند

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۰ / سوره حج، آیه ۱۸.

بخواهید که اولاً همه‌ی دشمنان تان را تبدیل به دوست
کند، می‌گوید:

کیمیا داری که تبدیلت کنی

گر که جوی خون بُود نیلت کنی

ان شاء الله خداوند همه‌ی دشمنی‌ها را به دوستی تبدیل کند
که همه‌ی ما در عید سال آینده ان شاء الله زنده باشیم و از صمیم
قلب به هم تبریک بگوییم و شادی کنیم. ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمیت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶، اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
۲۰۰ تومان	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-	
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	مجموعه شانزده: شامل ۱۰ جزوه ۱۰۰۰ تومان
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	مجموعه هفده: شامل ۱۰ جزوه ۱۰۰۰ تومان
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
مجموعه هجده:	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
مجموعه نوزده:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

۵۴ / فهرست جزوات قبل

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)
	۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)
	۱۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)
	۱۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)
	۱۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)
۲۰۰ تومان	۱۳۰	درباره‌ی بیعت و تشرّف
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)
	۱۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)
	۱۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)
	۱۳۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)
	۱۳۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)
	۱۳۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)
	۱۳۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)
	۱۳۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)
	۱۳۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)
	-	-
۵۰ تومان	۱۴۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)